

تطیر و تأثیر آن از نگاه قرآن و روایات

نسیبه علمایی*

چکیده:

افکار خرافاتی فال بد - تطیر - سابقه تاریخی دارد. معتقدان به این پندار بی اساس، بسیاری از اشیا، حیوانات، افراد و حتی انبیای الهی را به فال بد می گرفتند. قرآن به مواردی از تطیر مخالفان انبیای الهی اشاره و در برخورد با این عقاید، حقیقت را روشن می کند. از دیدگاه قرآن، فال بد هر کسی از خود اوست و پیشامدهای ناگوار زندگی انسان ها، در واقع بازتاب گناهان آنهاست. قرآن از تطیر مذمت کرده و منشأ آن را جهالت و لجاجت بشر می داند.

امامان معصوم^(ع) نیز به تطیر پرداخته اند. از دیدگاه روایات، فال بد، بی اساس و در ردیف شرک و کفر است و فقط از جنبه روانی می تواند مؤثر باشد. میزان تأثیر آن به پذیرش هر فردی بستگی دارد، علاج آن بی اعتنایی، توکل، صدقه و ولایت ائمه^(ع) است و برای کسب آرامش و دور کردن این افکار قرآن خواندن و صدقه دادن می توانند مؤثر واقع شوند.

کلیدواژه ها: فال بد، تطیر، تغال، طائر، تشاؤم.

درآمد

رسوم خرافی و جاهلی از آن ملت و فرهنگ خاصی نیست و نمی توان آن را به دوره معینی از تاریخ محدود کرد و خاستگاه مشخصی را برای آن برشمرد. با وجود این، پدید آمدن خرافات بین انسان ها اسبابی دارد که برخی آنها عبارتند از:

الف: آرزوی داشتن سرنوشتی خوب؛ ب: علاقه شدید به آینده نگری؛ ج: تلاش برای دور ماندن از تأثیر عوامل و حوادث ناگوار؛ د: کوشش در توضیح اسرار طبیعت. تطیّر - فال بد زدن - از خرافاتی است که ذهن جوامع بشری و حتی افکار فرهیختگان را به خود مشغول کرده است. برخی می پندارند اشیا، حیوانات، بعضی انسان ها و تحولات طبیعت، می تواند حوادث ناگواری را در زندگی بشر پدید آورد بی آن که سنخیت یا رابطه ای علی و معلولی بین فاعل و آن حادثه وجود داشته باشد؛ مثلاً: پرواز برخی از پرندگان مثل جغد و کلاغ، عبور حیواناتی مانند گربه سیاه، هدیه دادن چاقو، عدد ۱۳، و... را علائم نحسی می دانند که از واقعه ناگواری خبر می دهند.

قرآن تطیّر زدن در اقوام گذشته را خبر می دهد. از امت های پیشین که خداوند از آنان یادآور می شود، و به روش های آنها برای برخورد با بلا یا و مشکلات شدید اشاره می کند، قوم ثمود است. آنان قومی بودند که پس از برخورد با مسأله دعوت صالح به ایمان به پروردگار، از آن سرباز زدند و او را عامل تشمت در جامعه دانستند و این که آنها را به عذاب و بلا تهدید می کند به ستوه آمدند و در واکنش به اعمال و گفتار صالح، مسأله تطیّر را به کار گرفتند. از نظر قوم ثمود، صالح و پیروانش، انسان های بدیمنی بودند. از این رو به وجود آنان تطیّر زدند و وجودشان را بدیمن شمردند. (النمل، ۲۷/۴۷).

از دیگر اقوامی که به تطیّر معتقد بوده و فال بد می زدند و قرآن از آنان یاد می کند، فرعون و قوم وی بودند. آنان بر این باور بودند که همه بلا یا و سختی هایی که مردم مصر دچار آن می شوند از وجود موسی (ع) و پیروان وی است (الاعراف/۱۳۱). از نظر آنان افرادی چون موسی (ع) که جامعه مصری را دچار قحطی، ناراحتی های فراوان و بلا یای مختلف کرده است، موجودی بدیمن و شوم است. قرآن اعلان می کند که قوم انطاکیه نیز نسبت به پیامبران چنین واکنشی نشان دادند و وجود ایشان را بدیمن دانسته و تطیّر زدند. (یس، ۳۶/۱۸-۱۹).

واژه شناسی فال و تطیّر و طائر

۱. الفال: و قد تَفَالَت بكذا: ضد الطیّرة؛ فال نوعی خوشبختی و شگون پنداشتن است مقابل تطیّر که به معنای بدشگونی است.^۱

اما در فرهنگ فارسی فال بد یا نیک را با نام فال می شناسند. فالگیر معمولاً با توجه به سخنی که از کسی می شنود یا چیزی را می بیند درباره حادثه ای اظهار نظر می کند. آنچه امروزه درباره فال و فالگیری مرسوم است یک نوع تنبؤ و تکهنّ - پیش گوئی، غیب گوئی - است که در اسلام حرام و ممنوع است ولی تَفَال - فال نیک گرفتن - در برابر تطیّر - فال بد زدن - در اسلام پذیرفته شده است.

«أَنَّ النَّبِيَّ (ص) كَانَ يُحِبُّ الْفَالَ الْحَسَنَ وَيَكْرَهُ الطَّيْرَةَ»^۲. در این صورت تَفَال به دیوان حافظ یک نوع سرگرمی است که اگر خاطری مشوش نشود اشکالی ندارد.^۳

۲. تطیّر: واژه تطیّر مصدر باب تَفَعَّل از ماده طیر - پرنده - گرفته شده است. رابطه بین تطیّر و «طیر» را این چنین شرح داده اند: ابتدا تطیّر فال گرفتن با پرنده - طیر - بود، به مرور زمان در هر چه که با آن فال گرفته می شد - تَفَال - و یا شوم دانسته می شود - تشاؤم - واژه تطیّر استعمال می شد^۴. پس از گذشت زمان فقط در تشاؤم به کار رفت و مترادف آن شد، یعنی: فقط در مورد چیزهایی به کار رفت که انسان ها آنها را اسباب بدی می پندارند.^۵

نحوه اشتقاق تطیّر از طیر این گونه بوده است که در دوران جاهلیت در تصمیم گیری به پرندگان وابسته بودند و وقتی اراده انجام کاری می کردند اگر پرنده ای را می دیدند که به سمت راست آنها پرواز می کند آن را به فال نیک می گرفتند و به مسیرشان ادامه می دادند و اگر به سمت چپ ایشان حرکت می کرد آن را شوم می پنداشتند و از مسیرشان بر می گشتند؛ مورد اول را «سانح» و مورد دوم را «بارح» می نامیدند^۶. تا بدان جا به تطیّر اعتقاد داشتند که در بسیاری از موارد پرنده ای را از لانه اش پرواز می دادند تا از جهت پرواز او تصمیم بگیرند که به مسیرشان ادامه دهند یا نه^۷. البته باید دانست که آنها با هم صدایی پرندگان، آواز آنها در غیر اوقات معمولی و به جهت حرکت بعضی از حیوانات از جمله آهو نیز تصمیم می گرفتند ولی چون بیشتر با پرنده این عمل صورت می گرفت همه این گونه اعمال را تطیّر نامیدند^۸. به تطیّر طیره نیز گفته شده است.^۹

۳. طائر: طائر واژه دیگری است که یکی از موارد استعمال آن در قرآن در ارتباط با

موضوع تطیّر است و به معنای بدبختی - شوم - به کار رفته است؛ بدبختی و عقوبتی که خداوند در مقابل اعمال بد کفار و مشرکان تدارک دیده است. ۱۰

تطیّر در قرآن:

آیات راجع به تطیّر عبارتند از: الف: آیاتی که در آنها افعال «یَطیّرُوا»، «اطیّرنا» و «تطیّرنا» (یس، ۱۸/۳۶) و واژه طائر آمده است.

ب: آیه ۷۸ سوره نساء که به فرموده اکثر مفسران مفید معنای تطیّر است.

قرآن در چندین آیه به مواردی از تطیّر مشرکان و کفار، در برابر دعوت پیامبران الهی، اشاره کرده که ترتیب تاریخی آنها به این صورت است.

۱. حضرت صالح (ع): او را خدا برای هدایت قوم ثمود فرستاد تا مردم را به خدا دعوت کند و از عذاب اخروی و نزول بلا در دنیا انذار کند. اما ثمود، که به گفته بعضی از مفسران مقارن با دعوت حضرت صالح (ع)^{۱۱} به بلایابی چون قحطی گرسنگی شدید، خشکسالی، و اختلافات مبتلا بودند^{۱۲}، در پاسخ به حضرت صالح (ع) گفتند: ما به تو و پیروانت بدبین هستیم، شما مردمی شوم هستید، و شومی شما در همه زندگی ما جریان یافته است، از ما دور شوید تا از همه شروری که از ناحیه شما ما را احاطه کرده است خلاص شویم و پیش بینی می کنیم که به خاطر وجود شما در میان ما مصایب و بدبختی های دیگری نیز به ما برسد^{۱۳}. «قَالُوا اطّیّرنا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ...» (النمل، ۴۷/۲۷)؛ «گفتند ما به تو و به هر کس که همراه توست شگون بد می زنیم».

۲. حضرت موسی (ع): او فرستاده خداوند برای هدایت انسان ها بود بدین منظور به سوی فرعون و اطرافیانش فرستاده شد. ولی آنها استکبار کردند و آیات حق و دلیل روشن را نپذیرفتند. خداوند نیز آنها را به خشکسالی و کمبود میوه ها مبتلا کرد تا بیدار شوند؛ (المؤمنون، ۲۳-۴۵-۴۶ و الاعراف، ۳/۱۳۰) به ضعف خود و عجز پادشاه و خدایانشان در برابر قدرت خداوند متذکر شوند؛ از ظلم به بنی اسرائیل دست بردارند و دعوت حضرت موسی (ع) را اجابت کنند. اما آنها به جای این که از این درس های الهی پند بگیرند، از این موقعیت سوء استفاده کردند و جریان حوادث را به میل خود تفسیر می کردند و هرگاه زندگی خوشی داشتند و نعمت های خداوند برای آنها فراوان بود می گفتند: این از شایستگی خود ماست

و وقتی گرفتار ناراحتی و مشکل می شدند، فوراً به حضرت موسی (ع) و کسانی که با او بودند ارتباط می دادند: «وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ يَطَّيَّرُوا بِمُوسَى وَمَنْ مَعَهُ» (الاعراف، ۱۳۱/۷)؛ «چون گزندى به آنان مى رسيد به موسى و همراهانش شگون بد مى زدند». آنان در نهايت سفاقت و سنگدلى بودند و با اين كه معمولاً سختى ها - به ويژه بعد از ديدن آيات الهى - دل ها را مهربان و طبع را رام و دلبستگى را از بين مى برد؛ اما كمترين تاثيرى در ايشان نداشت. ۱۴

البته تاريخ فرعونيان حاكى از اين است كه زجر طير - پراندن پرنده به منظور پيش گويى و تصميم گيرى بر مبنای آن - در ميان آنها متداول نبود بلکه گمان می کردند که دعوت حضرت موسی (ع) سبب مصیبت هایی برای آنها شده است ولی چون قرآن در میان قوم عرب نازل شده است از تشاؤم فرعونیان به حضرت موسی (ع) و پیروانش از «طیّر» که لغتی عربی است استفاده کرده است. ۱۵

۳. سه تن از پیامبران مأمور هدایت قومی بودند که قرآن از آنها به عنوان «أصحاب القرية»^{۱۶} یاد کرده است. آنها فرستادگان الهی را تکذیب کردند و گفتند: «إِنَّا تَطَيَّرْنَا بِكُمْ» (یس، ۱۸/۳۶)؛ «ما حضور شما را به شگون بد گرفته ایم». منتظر هستیم، که به خاطر دعوت شما، به ما بدی می رسد^{۱۷}؛ شما دروغگو هستید و با سوگند بر دروغ خود پافشاری می کنید^{۱۸}. شما با پدرانتان مخالفت کرده اید و معبودتان را ترک گفته اید و ما از عاقبت بد آن در امان نیستیم^{۱۹}. و اگر بلایی به ما برسد به خاطر شماست. ۲۰

در این که بعد از آمدن پیامبران اهل قریه مبتلا شده باشند دو قول است:

۱. بعضی از مفسران گفته اند: بعد از تکذیب پیامبران باران نیامد و جذام زیاد شد و در میان آنها اختلاف کلمه به وجود آمد. ۲۱

۲. بعضی دیگر گفته اند: منظور مشرکان این نبود که مقارن ورود رسولان حوادث بدی از قبیل قحطی، وبا و مانند آن قریه را فرا گرفت بلکه به این معنا است که هر فردی در دنیا با حوادث نامطلوب مواجه است، اشکال این جاست که روش این گونه افراد این است که ریشه حوادث نامطلوب را شناسایی نمی کنند بلکه به حوادثی هم زمان با حوادثی که با شهوت هایشان سازگار نیست و از آنجا متنفرند، ارتباط می دهند و آن را شوم و سبب حوادث نامطلوب می پندارند و اموری را که بدان رغبت دارند و با مزاجشان سازگار است به فال نیک می گیرند و مانند نادانان خودشان را می فریبند و در نتیجه از نظر آنها علل تمام

حوادث به آرزوها و خواهش های آنها بستگی دارد .

۳ . ممکن است مراد آنها از شوم این باشد که بعد از دعوت رسولان اختلافاتی بین اهل قریه به وجود آمد؛ هر کدام از اهل قریه در تحلیل خود به این نتیجه رسید که حوادث نامطبوع از مکافات رسولان است و این نتیجه گیری منشأ وحدت کلمه در میان آنها شد؛ به این صورت که جمعی چنین ادعایی کردند و بقیه اهل قریه با او موافق بودند، این جا بود که با اتحاد کلمه به رسولان گفتند: ما شما را بد شگون می دانیم و از شما می خواهیم که از دعوتتان دست بردارید . ۲۲

۴ . مخالفان پیامبر گرامی اسلام (ص) نیز دست کمی از دیگران نداشتند و حضرت را با سخنانی شبیه سخنان سایر ملل ، در خصوص انبیای زمانشان، مورد خطاب قرار دادند . اینان که به گفته بعضی از مفسران^{۲۳}، یهود، و به گفته بعضی دیگر^{۲۴}، منافق یا هر دو^{۲۵} و یا مؤمنان ضعیف الایمان بودند^{۲۶}؛ هرگاه به پیروزی و غنیمت می رسیدند و نیکی ها و حسنات از قبیل زندگانی آسوده و حاصلخیزی به دست می آوردند می گفتند از طرف خداست ولی هنگامی که شکستی دامنگیر آنها می شد، یا در میدان جنگ آسیبی می دیدند و یا به بلایی چون قحطی و تنگ دستی مبتلا می شدند به پیامبر گرامی اسلام (ص) نسبت می دادند^{۲۷} . و از آن جایی که در این مورد قرآن با صراحت کلمه تطییر به کار نبرده است دو احتمال وجود دارد: یا حوادث را به ضعف رأی و سوء تدبیر پیامبر گرامی اسلام (ص) و عدم کفایت نقشه های نظامی او نسبت می دادند و یا از شومی وجود وی می دانستند^{۲۸} . مفسرانی که گویند این گفتار را یهود می دانند، گفته اند یهودیان معتقد بودند که خداوند با آنها جز به عزت و کرامت برخورد نخواهد کرد و علت این که حوادث ناخوشایندی برای آنها اتفاق می افتد، در اصل، برای آزار مسلمانان است که به تبع آن یهود نیز دچار آن می شود؛ «وَأِنْ تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ» (النساء، ۴/۷۸)؛ «و چون صدمه ای به ایشان برسد می گویند این از طرف توست» . ۲۹

نادرست بودن تطییر: قرآن این شیوه را مورد تحلیل و نقد قرار داده و آن را امری به دور از واقعیت و حقیقت ارزیابی می کند . از نظر قرآن، انسان به جای آن که دیگران را شوم و بد یمن دانسته و یا تطییر به وجود کسی بزند و بلایا و مشکلات را به دوش او اندازد بهتر است به شناخت درست از هستی و عوامل مؤثر در آن بپردازد . قرآن خداوند را منشأ اصلی تأثیر

گذار در همه هستی می داند به گونه ای که هیچ امری بیرون از اراده و مشیت او صورت نمی گیرد. بر پایه تصویر: «الامر بین الامرین» همه چیز در حوزه ای قرار می گیرد که خداوند به عنوان منشأ در یک سوی آن و انسان و یا عوامل دیگر در سوی دیگر قرار می گیرد، اعمال و رفتار انسانی به عنوان عامل موثر مهم در تغییر جامعه و حتی طبیعت و محیط زیست انسان شمرده می شود.

بر پایه این تصویر است که خداوند نزول عذاب و بدبختی را بر قوم ثمود یا فرعونیان و یا انطاکیان به سبب رفتار و اعمال خود ایشان بر می شمارد و به شکل سرزنش آمیزی نزول عذاب الهی را تطیّر واقعی می داند.^{۳۰}

درحقیقت قرآن با نادرست دانستن تطیّر و بدیمن انگاری به این مسأله اشاره می کند که اگر تطیّر می بایست زده شود؛ به وجود خودشان و اعمال و رفتار نادرست خویش می بایست تطیّر می زدند که عامل بدبختی و عذاب های الهی شده است.

قرآن با رد مسأله تطیّر به شخص و پرواز پرنده و یا مانند آن می کوشد تا تصویر درستی از عوامل تأثیرگذار به دست دهد و امور خرافی را از جامعه انسانی بزداید. از این رو سرنوشت انسان ها را بسته به اعمال و رفتار خود ایشان می داند و تطیّر زدن به انسان های دیگر و پرندگان و یا امور دیگر را لغو و بیهوده بر می شمارد و از آنان می خواهد به جای این که دیگری را متهم سازند به بازسازی رفتار و اعمال و کردار خویش اقدام کنند.^{۳۱}

تطیّر از منظر روایات: أحادیثی در مورد تطیّر از پیامبر اکرم (ص) و أئمه معصومین (ع) در کتب روایی شیعه نقل شده است. نیز در کتب روایی اهل سنت أحادیثی از پیامبر (ص) و نحوه برخورد بعضی از صحابه با تطیّر بیان شده است. در این أحادیث اختلاف تعبیر وجود دارد. اما پیام آنها یکی است. در این روایات از تطیّر به کفر و شرک و ... تعبیر شده است.

منشأ تطیّر که در واقع تفکر، اعتقاد و ترتیب اثر دادن است، صرفاً نفسانی است و با «متطیّر به» که ممکن است پرنده، خانه، روز و ... باشد فرق می کند. در این بخش روایات راجع به تطیّر را بررسی می کنیم. در جوامع روایی شیعه و اهل سنت روایات متعددی وجود دارد. در بین روایات ممکن است روایت مرسل یا مرفوع وجود داشته باشد یا این که سند

روایت ضعیف باشد ولی آنچه مهم است این است که مستفاد از روایات حقیقتی است که با تواتر معنوی به اثبات می‌رسد و آن این است که تطییر اثر تکوینی ندارد و در شرع نیز تأیید نشده است و تنها جنبه روانی و تأثیر نفسانی آن است که احیاناً به جوامع و افراد ضررهایی می‌زند.

در حدیثی پیامبر (ص) فرمود: «الطیرة شرک؛ فال بد زدن - و آن را مؤثر در سرنوشت آدمی دانستن - یک نوع شرک به خداست»^{۳۲}. در این روایت پیامبر (ص) طیرة را با یکتاپرستی واقعی در تضاد معرفی کرده است. چرا که کسی که پرنده یا چیز دیگری را به فال بد می‌گیرد معتقد است که آن چیز بر سرنوشتش مؤثر است و خداوند را تنها مؤثر در همه کارهایش نمی‌داند. در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (ص) آمده است: «من رجعت الطیرة عن حاجته فقد اشرك؛ هر کس که فال بد، او را از انجام کارش باز دارد شرک ورزیده است»^{۳۳}. دلیل این که طیرة شرک معرفی شده است این است که اعتقاد داشتند تطییر باعث می‌شود که منفعتی جلب یا ضرری دفع شود و این به منزله این است که برای خدا شریکی قرار داده باشند و این اعتقاد با قول خداوند متعال در قرآن کریم منافات دارد که فرمود: «وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ» (یونس، ۱۰/۱۰۷). تطییر در حقیقت نشانگر اعتقاد به قدرتی دیگر در عرض خدا و نشانه قبول فاعلی قادرتر از خداوند در امر سرنوشت موجودات است و در حقیقت اعتقاد به غیر خداست^{۳۴}. انسان یکتاپرست اگر به بد آمد و یا خوشامد امری هم می‌اندیشد باز هم آن را از خدا می‌داند و هیچ‌گاه پیشاپیش چیزی را بد و زشت نمی‌پندارد و هرگز فال بد نمی‌زند. موحد اعتقاد دارد که آنچه اراده الهی به آن تعلق گرفته است واقع می‌شود. به طور کلی اگر انسان علل حوادث را به ذات پاک خداوند که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می‌دهد باز گرداند و از نظر سلسله علت و معلول طبیعی بر علم تکیه کند مشکلی ندارد و گرنه مجبور است یک سلسله علل بی‌اساس برای امور جست و جو کند.

در روایتی دیگر آمده: «أَنَّ النَّبِيَّ (ص) قَالَ: «لَا عَدْوَى وَ لَا طَيْرَةَ»^{۳۵}. «لا طیرة» نهی از فال بد زدن است در کارها که رسم عوام است؛ یا مقصود بیان این است که یا هیچ اثری ندارد یا آن‌که به تنهایی اثر ندارد و با عزت نفس و توکل بر خدا اثرش رفع می‌شود، و مؤید معنای اخیر است آنچه در برخی اخبار است که فی الجمله اثر دارد، و آنچه در دعاء آمده

از پناه به خدا از آن، در نهایت گوید: طیره بدبینی به چیزی است، عرب به واسطه پریدن پرنده و دویدن آهو از سمت چپ و یا راست فال می گرفت و چون بد بود به نظرش دنبال کار نمی رفت، و شرع از آن نهی کرد و آن را بی اثر دانست^{۳۶}. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) تطییر کفر دانسته شده است: «من خرج یرید سفرا فرجع من طیر فقد کفر بما أنزل علی محمد (ص)؛ شخصی که اقدام به مسافرتی کند اما با دیدن یک پرنده برگردد در واقع به آنچه بر محمد (ص) نازل شده کفر ورزیده است»^{۳۷}.

از آن جایی که عرب ها هرگاه قصد سفر می کردند به نخستین پرنده ای که بر می خوردند، آن را رم می دادند، اگر به سمت راست می پرید به سفر می رفتند و آن را مبارک می شمردند و هرگاه به سمت چپ می پرید از سفر منصرف می شدند و آن را شوم می دانستند، پیامبر (ص) از این کار منع کرد و فرمود: «اقروا الطیر علی مکناتها؛ بگذارید پرنده ها در لانه های خود آرام بگیرند»^{۳۸}. یعنی: پرنده ضرر و نفعی نمی رساند. در روایتی پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «... الطیرة من الحبیب؛ در فال بد هیچ خیری وجود ندارد و انجام آن در زمره بت پرستی است»^{۳۹}. در نهج البلاغه آمده که: «الطیرة لیست بحق؛ فال بد گرفتن امری به حق نیست»^{۴۰}. حضرت (ع) در این کلمه قصار ابتدا می فرماید: «سحر حق است». یعنی: سحر وجود دارد و اگر عمل سحر انجام شود اثر خود را دارد، ولی طیره حقیقتا وجود ندارد. «فال بد درست نیست» یعنی: اثر ندارد^{۴۱}. و رویداد بد را بد شگون دانستن درست نیست^{۴۲}. و در ترجمه دیگر آمده است: فال بد زدن راست نیست^{۴۳}. در روایتی از پیامبر (ص) می خوانیم: «لیس منا من تطیّر أو تطیّر له...؛ از ما نیست کسی که فال بد بزند و یا برای او فال بد زده شود»^{۴۴}. در نقل دیگر آمده: قال (ص): «لیس منا من تطیّر و لا من تطیّر له...»^{۴۵}. در حدیثی پیامبر (ص) فرموده است: «لیس منا من... رده عن سفره تطیّر؛ از ما نیست کسی که فال بد او را از ادامه مسافرت باز دارد»^{۴۶}. در روایتی دیگر آمده است: «أنّ النبی (ص) کان یحبّ الفأل الحسن و یکره الطیرة»^{۴۷}. شاید به این دلیل باشد که طیره با بدگمانی و انتظار بلا همراه است. انسانی که به فضل خداوند امیدوار باشد، در مسیر خیر گام بر می دارد و با قطع امید تبهکار می شود. در روایتی از پیامبر اکرم (ص) فرموده است: «هفتاد هزار از امت پیغمبر (ص) بدون حساب به بهشت می روند یکی از اوصاف ایشان این است که فال بد نمی زنند؛ «و هم الذین لا یتطیرون»^{۴۸}.

علاج و جبران تطیّر

تطیّر انفعال و تأثری نفسانی است که معمولا برای اکثر افراد اتفاق می افتد. از پیامبر (ص) نقل شده است که: «ثلاث لا یسلم منها أحد الطیرة و الحسد و الظن؛ سه چیز است که هیچ کس از آن سالم نمی ماند. و وسوسه های آن درون قلب بیشتر اشخاص پیدا می شود. فال بد، حسد و سوء ظن». ۴۹

امام صادق (ع) در روایتی می فرماید: «ثلاثة لم ینج منها نبی فمن دونه: التفکر فی الوسوسة و الطیرة و الحسد؛ سه چیز است که پیامبر و دیگران از آن رهایی ندارند که یکی از آن سه تطیّر است». ۵۰

پس خطوط قلبی تطیّر، همگانی است و برای نجات از آن، پیشوایان معصوم راه حل هایی ارائه داده اند:

۱. بی اعتنایی: «اذا تطیّرت فامض» پیامبر اکرم (ص) می فرماید: «هر جا فال بد زدی آن را نادیده بگیر و کار خود را دنبال کن» ۵۱. و از پیامبر (ص) روایت شده است که فرمود: قال (ص): «إن فی الانسان ثلاثة: الطیرة و الظنّ و الحسد فمخرجه من الطیرة الا یرجع...؛ در انسان سه ویژگی وجود دارد: فال بد، گمان و حسد؛ آنچه او را از فال بد رهایی می بخشد این است که با فال بد از تصمیم خود برنگردد» ۵۲.

۲. توکل: برای رهایی از عواقب تطیّر باید انسان به خدا توکل کند و به آن اعتنا نکند. تطیّر به کسی ضرر می رساند که از آن بترسد ولی کسی که از آن باکی نداشته باشد یقینا به وی ضرری نخواهد رسید. در حدیثی پیامبر (ص) فرموده است: «الطیرة شرک و ما منا الا و لكن الله یدهبه بالتوکل؛ احدی از ما نیست مگر این که به قلب او تطیّر خطور می کند ولی با توکل از بین می رود» ۵۳. در جای دیگر آمده است: «کفارة الطیرة التوکل» ۵۴. کفاره اعمال برای جبران آنهاست و کفاره ی اخلاقی فال بد زدن، توکل بر خداوند است؛ زیرا معنای توکل این است که امر تأثیر را به خدای تعالی ارجاع دهی و تنها او را مؤثر بدانی و وقتی این چنین معتقد باشی شرک به خدا را از خود دور کرده اید و دیگر اثری برای تطیّر نمی ماند تا از آن متضرر شوید ۵۵. وکیل یکی از اسمای حسنا ی حق تعالی است «حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ» (آل عمران، ۳/۱۷۳)؛ «خداوند است که در جمیع امور به طور مطلق مورد اعتماد است و امور به او واگذار می شود».

۳. دعا: در روایات متعدد آمده است که پیامبر اسلام (ص) به کسانی که به قلبشان تطییر خطور کرده است فرموده است: «و لا تردّ مسلماً؛ طیره مسلمانى را باز نمى گرداند»^{۵۶}. سپس به ایشان دعاهایی تعلیم داده اند که مضمون دعاها این است: «بار اله، تنها اراده ی تو بر جهان حاکم است». قال النبى (ص): «اللّهم لا طير الا طيرک و لا خير الا خيرک و لا اله غيرک اللّهم لا يأتى بالحسنات الا أنت و لا يذهب بالسيئات الا أنت و لا حول و لا قوة الا باللّٰه العلى العظيم»^{۵۷}. در مورد ديگر از امام صادق (ع) نقل شده است که حضرت دعایی برای نجات از تطییر معروف بين مردم تعليم داده است: «اعتصمت بك يا رب من شرّ ما أجد فى نفسى»^{۵۸}.

دعا نشان دهنده عدم استقلال همه قدرت ها در برابر قدرت پروردگار است. در دعا توجه به این حقیقت است که اسباب و علل طبیعی هر چه دارند از ناحیه خداوند دارند و به فرمان او هستند. در واقع دعا یک نوع پیوند واقعی با مبدأ خوبی هاست. قلب و روح از طریق دعا پیوند نزدیک با خدا پیدا می کند و مانند قطره ای است که به اقیانوس بی کران پیوندد.

۴ و ۵. ولایت ائمه اطهار (ع) و قرائت قرآن: در روایتی از امام عسکری (ع) آمده است که شخصی در خصوص نحوست بعضی از روزها پرسید. حضرت پاسخی، اعم از مورد سؤال، دادند: «شیعیان ما همان ولایتی که از ما در دل دارند حرز و حصنشان است آنها اگر در امواج کوه پیکر دریاهاى بی کران و یا وسط بیابان های بی سر و ته و یا در بین درندگان و گرگان و دشمنان جن و انس قرار گیرند از خطر آنها ایمنند به دلیل این که ولایت ما را در دل دارند پس به خداوند عزوجل اعتماد کن و ولایت خود را نسبت به امامان طاهرینت خالص کن، سپس هر جا که خواستی برو و هر چه خواستی بکن»؛ سپس در آخر به او دستور می دهد که مقداری قرآن و دعا بخواند، تا به این وسیله شومی را از خود دفع کند و به دنبال هر هدفی که می خواهد برود.^{۵۹}

۶. صدقه: در مورد اهمیت صدقه به این روایت می توان اسناد کرد. امام صادق (ع) می فرماید: «هر گاه شب را به صبح آورده ای صدقه ای بده تا نحوست آن روز را از تو دور کند و هر گاه روز را به شب آورده ای صدقه ای بده تا نحوست آن شب را از تو دور کند».^{۶۰} تفأل به قرآن کریم: تفأل به قرآن کریم جایز نیست و حرام است؛ حضرت صادق (ع)

فرمود: «لا تتفأل بالقرآن؛ به قرآن تفأل نزن»^{۶۱}. مقصود از تفأل در این حدیث، پیش بینی از پیش آمده‌های آینده است؛ مانند: شفای مریض یا مرگ او یا یافتن گمشده و امثال اینها از روی قرآن که این خود یک نوع فال زدنی است و این مورد نهی واقع شده و این منافاتی با استخاره با قرآن که متداول است و در جواز آن حدیثی رسیده است ندارد، زیرا استخاره به معنای طلب خیر کردن از خدای و پی جوئی برای شناسائی خیر و خوبی در کارها است که می خواهد بکند یا ترک کند، و برای مشورت کردن با خداوند است چنانچه در حدیث آمده که با پروردگارت در کارها مشورت کن و میان استخاره باین معنی و تفأل فرق آشکاری است، و سر این که از تفأل نهی شده این است که چون تفأل بر خلاف شد موجب بدگمانی به قرآن شود، ولی در استخاره چنین نیست و مجلسی^(۵) می گوید: و شاید ظاهرتر از این کلام این است که مقصود نهی از تفأل به قرآن برای آن چیزی است که رسم عرب بوده که چون کلامی یا شعری می شنیدند؛ فال خوب و بد می زدند، و مقصود امام (ع) این است که هنگام شنیدن یا خواندن قرآن آن طور فال نزنید. ۶۲

هرگز نمی توان قرآن کریم را کتاب فال قرار داد و باید از آن اجتناب کرد چرا که قرآن کتاب آسمانی و مقدس است و هدف از نزول آن هدایت بشری است. فال زدن به آن، پایین آوردن شأن و منزلت قرآن به عنوان یک کتاب سرگرمی است.

اما جریان تفأل به دیوان حافظ را نباید از سنخ آگاهی از غیب دانست چون هیچ اخبار غیبی از آینده در آن نیست، هر چند در مواردی تناسب های دلپذیر رخ داده و می دهد و مسأله امید به لطف الهی را باید اصل قرار داد و این گونه امور انشایی نه اخباری را دل مایه رجایی به کرم پروردگار در حل عویصه های روزگار دانست. ۶۳

سعد یا نحس بودن ایام

۱. از نظر عقل: نحوست روز و یا مقداری از زمان به این معناست که در آن زمان به غیر از شر و بدی، حادثه ای رخ ندهد و اعمال آدمی و یا حداقل نوع مخصوصی از اعمال برای صاحب عمل، برکت و نتیجه خوبی نداشته باشد، و سعادت روز، درست بر خلاف این است. به هیچ وجه نمی توان بر سعادت روزی از روزها و یا زمانی از زمان ها، و یا نحوست آن، برهان اقامه کرد، چون طبیعت زمان از نظر مقدار طبیعتی است که اجزاء و

ابعادش مثل هم هستند و یک چیزند، پس از نظر خود زمان، فرقی میان این روز و آن روز، نیست تا یکی را سعد و دیگری را نحس دانست و اما علل و عواملی که در ایجاد حوادث مؤثرند و نیز در به ثمر رساندن اعمال تاثیر دارند، از حیثه علم و اطلاع مایرونند، ما نمی توانیم تکه تکه زمان را با عواملی که در آن زمان دست در کارند بسنجیم، تا بفهمیم آن عوامل در این تکه از زمان چه عملکردی دارند، و آیا عملکرد آنها طوری است که این قسمت از زمان را سعد می کند یا نحس، و به همین جهت است که تجربه هم به قدر کافی نمی تواند راه گشا باشد، چون تجربه وقتی مفید است که ما زمان را جدای از عوامل در دست داشته باشیم، و با هر عاملی هم سنجیده باشیم، تا بدانیم فلان اثر، اثر فلان عامل است، و ما زمان جدای از عوامل نداریم، و عوامل هم برای ما معلوم نیست. همین علت است که راهی به انکار سعادت و نحوست هم نداریم، و نمی توانیم بر نبودن چنین چیزی اقامه برهان کنیم، همانطور که نمی توانستیم بر اثبات آن اقامه برهان کنیم، هر چند که وجود چنین چیزی بعید است، ولی بعید بودن، غیر از محال بودن است. ۶۴

زمان و زمین از آن جهت که ظرف رخدادهای مادی اند و ظرف غیر از استعداد ظرفیت خاص، اثر دیگری ندارد؛ نمی توان سعد و نحس امور را به آن به عنوان مبدأ فاعلی نسبت داد. امکان تاثیر افعال انسان در برخی رخدادهای جهان عینی، معقول است مثلاً تاثیر نماز استقساء و تقوا در نزول باران رواست. و تاثیر گناه و طغیان در امساک فیض خدا و زوال نعمت امری پذیرفتنی است. برخی از آیات قرآنی شاهدهی بر تاثیر اثبات و نفی آنهاست، عبارتند از: «وَأَلَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (الجن، ۱۶/۷۲) و «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (الاعراف، ۷/۹۶).

۲. از نظر شرع: اما از نظر شرع، در کتاب خدای تعالی، نامی از نحوست ایام آمده است، یک جا فرموده: «إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ» (القمر، ۱۹/۵۴) و در جایی دیگر فرموده: «فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَّحِسَاتٍ...» (فصلت، ۱۶/۴۱). هر چند که از سیاق داستان قوم عاد - که این دو آیه مربوط بدان است - استفاده می شود که نحوست و شئامت، مربوط به خود آن زمانی است که در آن زمان، باد به عنوان عذاب بر قوم عاد وزید و آن زمان، هفت شب و هشت روز پشت سر هم بوده، که عذاب

به طور مستمر بر آنان نازل می شده است، اما برنمی آید که این تاثیر و دخالت زمان به نحوی بوده که با گردش هفته ها دوباره آن زمان نحس، برگردد. این معنا به خوبی از آیات، استفاده می شود و گرنه همه زمان ها نحس می بود و نیز بدون این که دایره مدار ماه ها و یا سال ها باشد.

در مقابل زمان نحس، نامی هم از زمان سعد در قرآن آمده و فرموده است: «وَالْكِتَابِ الْمُمِينِ * إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ...» (الدخان، ۴۴/۲-۳) که در این آیه شریفه، منظور «شب قدر» است که در وصف آن فرموده: «لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» (القدر، ۹۷/۳)؛ «شب قدر بهتر از هزار ماه است».

و پرواضح است که مبارک بودن آن شب و سعادتش از این جهت بوده که آن شب به نوعی مقارن با اموری بزرگ بوده است؛ اموری هم چون افاضات باطنی و الهی، تاثیرهای معنوی، از قبیل حتمی کردن قضا و نزول ملائکه و روح و سلام بودن آن شب، چنان که درباره این امور فرموده: «فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ» (الدخان، ۴۴/۴)؛ «در آن شب، هر امری، محکم و پیچیده باز می شود». و نیز فرموده: «تَنْزَلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ * سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ» (القدر، ۹۷/۴-۵)؛ «ملائکه و روح در آن شب به اذن پروردگارشان هر امری سالم را تا طلوع فجر، نازل می کنند».

و برگشت معنای مبارک بودن آن شب و سعادتش به این است که عبادت در آن شب، دارای فضیلت است و ثواب عبادت در آن شب، قابل قیاس با عبادت در سایر شب ها نیست و در آن شب، عنایت الهی به بندگان که متوجه ساحت عزت و کبریایی شده اند، نزدیک است.

بسیاری از روایات در این باره ضعیف و مجعول اند. روایات دیگر را نیز در سه بخش می توان ذکر کرد:

۱. برخی روایات به سعد و نحس بودن روزها اشاره کرده، سعد و نحس بودن آن ها را با برخی حوادث مطلوب یا نامطلوب پیوند زده اند. از جمله در روایتی آمده است: «روز سوم ماه روز نحسی است، چرا که آدم و حوا در آن روز، از بهشت رانده شدند و لباس بهشتی از تن آنان کنده شد»^{۶۵}. یا در روایت دیگری به شدت از تبرک و ذخیره آذوقه، در روز عاشورا به خاطر تبرک بنی امیه به آن روز، منع کرده اند.

۲. در مقابل این روایات، روایات متعددی آمده است که ما را از نسبت دادن نحوست به روزها منع کرده است. از جمله در روایتی آمده است: «...روزها چه گناهی دارند که شما آن‌ها را شوم می‌شمیرید در هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامانتان را می‌گیرد؟». ۶۶

۳. در روایاتی نیز، برای رفع نحوست به پرداخت صدقه، گرفتن روزه، خواندن قرآن، و... سفارش شده است؛ در حدیثی می‌خوانیم که یکی از یاران امام هشتم (ع) از آن حضرت پرسید: آیا در هیچ روزی از روزهای مکروه - چهارشنبه و غیر آن - سفرکردن مناسب است؟ امام (ع) در پاسخ فرمود: «سفرت را با صدقه آغازکن و آیه‌الکرسی را به هنگامی که می‌خواهی حرکت کنی تلاوت کن». ۶۷

از جمع میان این روایت‌ها، چند دیدگاه به چشم می‌خورد:

۱. مجموع این روایات می‌فهماند که در خود روزها و ساعت‌ها، نحس یا شومیتی نهفته نیست. بلکه میمون یا نامیمون بودن آن روزها به خاطر حوادثی است که در آن روزها اتفاق افتاده یا انسان با تلقین و تقال، این ذهنیت را در خود به وجود آورده است و مقصود اسلام از توجه دادن به این روزها، توجه افراد به حوادثی است که در آن‌ها رخ داده تا مردم از نظر عمل خود را بر حوادث تاریخی سازنده تطبیق دهند و از حوادث مخرب و روش بنیان‌گذاران آن‌ها فاصله گیرند. ۶۸

۲. برخی روایاتی که نحوست بعضی روزها را مسلم گرفته‌اند، حمل بر تقیه کرده‌اند. علامه طباطبایی درباره این نظریه می‌فرماید: و خیلی هم بعید نیست، برای این که تقال به زمان‌ها و مکان‌ها و اوضاع و احوال و شوم دانستن آنها از خصائص عامه - عموم مردم - است که خرافاتی بسیار نزد عوام از امت‌ها و طوائف مختلفه آنان یافت نمی‌شود. ۶۹

۳. عده‌ای برآنند که دو نظریه فوق، ممکن است در مورد بخشی از روایت‌ها درست باشد، ولی در مورد همه آنها صادق نیست. چرا که از برخی روایت‌ها استفاده می‌شود تأثیر رموزی در برخی روزها نهفته است که ما از آن آگاهی نداریم، مهم این است که ما روزها را مستقل در تأثیر نپنداریم و اثر آنها را وابسته به خداوند بدانیم. ۷۰

بر این اساس جدای از تأیید یا نفی هر یک از نظریات فوق - هرچند نفی سعد و نحس بودن به نظر علامه طباطبایی نزدیک‌تر به واقع است ۷۱ دو نکته حایز اهمیت است.

اول: برخی در مورد مسأله سعد و نحس آیام به اندازه‌ای راه افراط را پوییده‌اند که به هر کاری که می‌خواهند دست بزنند پیش از همه چیز به سراغ سعد و نحس ایام می‌روند و در عمل از بسیاری فعالیت‌ها باز می‌مانند و فرصت‌های طلایی را از دست می‌دهند. و به جای بررسی عوامل شکست یا پیروزی خود گناه و موفقیت خود را به گردن شومی ایام یا میمون بودن آنها می‌اندازد.

این یک نوع فرار از حقیقت، افراط در مسأله و توضیح خرافی حوادث زندگی است که باید از آن به شدت پرهیز کرد.

دوم: مسأله توجه به سعد و نحس ایام، افزون بر این که انسان را به یک سلسله حوادث تاریخی آموزنده رهنمون می‌شود. عاملی است برای توسل و توجه به ساحت قدس الهی، و استمداد از ذات پاک پروردگار. لذا در روایات متعددی می‌خوانیم در روزهایی که نام نحس بر آن گذارده شده می‌توانید با دادن صدقه، و با خواندن دعا و استمداد از لطف خداوند و قرائت بعضی آیات قرآن، و توکل بر ذات پاک او، بایستی به دنبال کارها رفت و پیروز و موفق شد.

نتیجه‌گیری:

اعتقادات خرافی ناشی از جهل و پافشاری بر آن از لجاجت نشأت گرفته شده که قرآن و روایات تطییر را نه تنها تأیید نمی‌فرمایند؛ بلکه فال بد زدن را نشانه شرک و کفر می‌دانند. اسلام تفال را در برابر تطییر پذیرفته است ولی تفال به قرآن را با استخاره با قرآن فرق گذاشته و از آن نهی می‌کند. تفال به قرآن مجید نوعی بهره‌برداری از کتاب مقدس برای پیش‌بینی در مورد آینده است و این یعنی پایین آوردن شأن قرآن کریم به عنوان کتاب فال است ولیکن تفال به دیوان شاعرانی چون حافظ جنبه سرگرمی دارد و نبایستی از سنخ آگاهی از غیب دانست و تنها به لطف الهی باید امیدوار بود.

در مورد نحوست آیام باید گفت زمان ظرف رخدادهای تاریخی است و چیزهایی که در زمان انجام می‌گیرند گاهی موجب کامروایی بعضی و ناکامی برخی هستند. و گاهی یک رویداد دو چهره دارد و گاهی دو رویداد متفاوت نسبت به دو نفر تاثیر گوناگون دارند، بنابراین نمی‌توان ظرف را نحس دانست و چنانکه نمی‌توان آن را سعد پنداشت، و

جریان قمر در برج عقرب و مانند آن از اوقات ویژه راجع به نحس و سعد خود زمان نیست^{۷۲}. راه نجات از این پندارهای غلط توکل به خداوند متعال، دعا و صدقه دادن می باشد که اسلام بدانها توصیه نموده است.

۱. العین، ۳۳۶/۸؛ لسان العرب، ۵۱۳/۱۱؛ مجمع البحرين، ۴۳۹/۵.
۲. مکارم الاخلاق «مترجم»/ ۳۵۰.
۳. مفاتیح الحیاة «جوادی آملی»/ ۷۵۹.
۴. المفردات/ ۵۲۸.
۵. التحرير و التنوير، ۳۶۲/۲؛ المفصل فی تاریخ العرب «جوادی علی»، ۷۸۶/۶؛ سفینة البحار، ۱۰۲/۲.
۶. اصل نام گذاری این بود که مرغ اگر سانح بود تیرانداز به سهولت می توانست صیدش کند؛ ولی اگر بارح بود صیاد نمی توانست آن پرنده را نشانه بگیرد. البته به اعتقاد بعضی، بارح خوب و سانح شوم بود. «جامع البیان، ۹/۶۶؛ المیزان، ۱۳/۵۳؛ فتح الباری، ۱۰/۶۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ۱۶۹/۷؛ اسلام و عقاید و آرای بشری «نوری»/ ۵۵۴.
۷. التحقيق فی کلمات القرآن، ۱۵۳/۷.
۸. تاج العروس، ۱۵۵/۷.
۹. لسان العرب، ۵۲۹/۸.
۱۰. المفردات/ ۵۲۹.
۱۱. المیزان، ۱۵/۳۷۳.
۱۲. الکشاف، ۳/۳۷۱؛ نور الثقلین، ۴/۹۳؛ جامع البیان، ۱۱/۲۰۸؛ تفسیر نمونه، ۱۵/۴۹۱؛ من وحی القرآن، ۱۷/۲۱۵.
۱۳. تفسیر المنار، ۷۸/۹.
۱۴. روح المعانی، ۴۹/۶.
۱۵. التحرير و التنوير، ۶۶/۹.
۱۶. در میان مفسران مشهور است که قریه همان «انطاکیه» از شهرهای شامات بوده است. «تفسیر نمونه، ۱۸/۳۴۰.
۱۷. فی ظلال القرآن، ۵/۲۹۶۲.
۱۸. التفسیر الکبیر، ۹/۲۶۱.
۱۹. کشف الأسرار و عدة الأبرار، ۸/۲۱۳.
۲۰. جامع البیان، ۲/۱۸۸.
۲۱. روح المعانی، ۲/۳۳۳.
۲۲. التحرير و التنوير، ۲۲/۳۶۳.
۲۳. الکشاف، ۱/۵۳۸.
۲۴. التفسیر الکبیر، ۴/۱۴۵؛ التحرير و التنوير، ۴/۱۲۹.
۲۵. اللباب فی علوم الکتاب «الدمشقی»، ۶/۵۰۷.
۲۶. المیزان، ۵/۸.
۲۷. مجمع البیان، ۳/۱۲۱؛ التفسیر الکبیر، ۴/۱۴۵؛ الکشاف، ۱/۵۳۸؛ الجامع لأحكام القرآن، ۵/۱۸۳؛ اللباب فی علوم الکتاب، ۶/۵۰۷.
۲۸. مجمع البیان، ۳/۱۲۱؛ الجامع لأحكام القرآن، ۵/۱۸۳؛ المیزان، ۵/۸؛ تفسیر نمونه، ۴/۲۰؛ اللباب فی علوم الکتاب، ۳/۵۰۷.
۲۹. الکشاف، ۱/۵۳۸؛ التحرير و التنوير، ۴/۱۳۰.
۳۰. الاعراف، ۷/۱۳۱؛ النمل، ۲۷/۴۵-۴۷؛ یس، ۳۶/۱۹۱۸.
۳۱. النساء، ۴/۷۸-۷۹؛ النمل، ۲۷/۴۵-۴۷؛ یس، ۳۶/۱۹۱۸.
۳۲. تفسیر نمونه، ۶/۳۱۸؛ کنز العمال، ۱۰/ح ۲۸۵۵۶.
۳۳. الجامع لأحكام القرآن، ۷/۱۷۰؛ اللباب فی علوم الکتاب، ۹/۲۷۹. و در بعضی از عبارات آمده است:

۵۴. الكافي، ۸/ ۱۹۸.
۵۵. الميزان، ۱۹/ ۸۷.
۵۶. فتح الباری، ۱۰/ ۲۶۳.
۵۷. الكافي، ۴/ ۲۸۵.
۵۸. الميزان، ۱۹/ ۸۷؛ من لا يحضره الفقيه، ۲/ ۲۶۹.
۵۹. الميزان، ۱۹/ ۸۱.
۶۰. مفاتيح الحياة، ۵۴۷.
۶۱. الكافي، ۴/ ۴۳۷.
۶۲. همان:
۶۳. مفاتيح الحياة، ۷۶۵.
۶۴. الميزان، ۱۹/ ۷۲.
۶۵. بحار الأنوار، ۲۱/ ۹.
۶۶. وسائل الشيعة، ۷/ ۵۰۸.
۶۷. الكافي، ۴/ ۲۸۳.
۶۸. الميزان، ۱۹/ ۱۴۰.
۶۹. همان، ۱۴۳.
۷۰. تفسير نمونه، ۲۳/ ۴۴.
۷۱. تذکر این نکته شایسته است که هرچند علامه طباطبایی سعد و نحس بودن روزها را نمی پذیرد اما به طور بسیار جزئی، سعد یا نحس بودن سیارات را (مانند قمر در عقرب) در صورت برهان و دلیل قوی داشتن می پذیرند. «الميزان، ۱۹/ ۱۴۵».
۷۲. مفاتيح الحياة، ۵۴۹.
- «من رده الطيرة عن حاجته فقد أشرك». «المفردات / ۵۲۹؛ كنز العمال / ۲۸۵۶۶».
۳۴. كشف الأسرار و عدة الأبرار، ۸/ ۲۱۳.
۳۵. صحيح بخارى، ۵/ ۲۱۱۷؛ بحار الانوار، ۷۲/ ۲۶۳.
۳۶. النهاية، ۲/ ۵۱.
۳۷. كنز العمال، ۱۰/ ح ۲۸۵۷۰.
۳۸. الجامع الأحكام القرآن، ۷/ ۱۶۹؛ المفصل فى تاريخ العرب، ۶/ ۷۸۹.
۳۹. كشف الأسرار و عدة الأبرار، ۹/ ۷۱۰.
۴۰. نهج البلاغة «فيض الإسلام» / ۱۲۷۴ / قصار ۳۹۳.
۴۱. همان، ۱۲۷۵.
۴۲. نهج البلاغة «دشتى» / ۷۲۷.
۴۳. همان «آيتى» / ۴۳۸.
۴۴. المستطرف فى كل فن مستظرف، ۱/ ۵۱۵.
۴۵. كنز العمال، ۱۰/ ح ۲۸۵۶۵.
۴۶. الجامع لأحكام القرآن، ۷/ ۱۷۰.
۴۷. بحار الأنوار، ۲/ ۹۲.
۴۸. صحيح البخارى، ۵/ ۲۱۱۷.
۴۹. فتح البارى، ۱۰/ ۲۶۲.
۵۰. وسائل الشيعة، ۱۵/ ۳۶۶.
۵۱. همان، ۱۱/ ۳۶۲.
۵۲. فتح البارى، ۱۰/ ۲۶۲.
۵۳. بحار الأنوار، ۵۵/ ۳۲۲.